جلسه 1494

یکشنبه 07/08/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به شمول قاعده فراغ نسبت به موارد علم به غفلت در حال عمل بود.

برخی از بزرگان از جمله محقق نائینی و محقق عراقی و مرحوم حائری در درر قائل شدند به عموم قاعده فراغ.

یک مشکل انعقاد اطلاق بود در دلیل قاعده فراغ، مثل "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" که برخی گفتند از ابتدا انصراف دارد این خطاب به فرض احتمال التفات. از جمله مرحوم آقای خوئی، مرحوم امام و صاحب کتاب قاعده فراغ و تجاوز این ادعا را مطرح کرده اند.

صاحب کتاب قاعده فراغ و تجاوز گفته اند که: شرط جریان قاعده فراغ این است که مکلف متصدی امتثال امر باشد، اگر مکلف متصدی امتثال امر نیست قاعده فراغ جاری نمی شود. شخصی شروع کرد به نماز و لکن قصد امتثال امر ندارد، اینجا که جاری قاعده فراغ نیست.

پس شرط قاعده فراغ این است که به صدد امتثال امر باشد. وشخصی که غافل هست، از آن چیزی که غافل است نسبت به آن قصد امتثال امر ندارد. فراموش کرد زیر انگشتر را بشوید، نسبت به غسل این بخش از انگشتش تصدی ندارد نسبت به امتثال.

**اقول:** این مطلب مطلب نادرستی است، انصراف دلیل قاعده فراغ به این مقدار هست که اگر شخصی رأسا و بالمرة به صدد امتثال نبود، قاعده فراغ شامل او نمی شود، بیش از این انصراف ندارد. اما کسی که متصدی امتثال به مرکّب هست، حتی سیأتی انشاء الله که اگر احتمال بدهد که تعمدا و تساهلا ترک کرد این جزء را و متصدی امتثال آن نشد، نماز خواند ولی احتمال می دهد سوره را از روی تساهل ترک کرد، قاعده فراغ جاری است، "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" وجهی ندارد انصراف از او[[1]](#footnote-1)، فضلا از اینکه این مکلف متصدی امتثال اجمالا هست، در مقام تطبیق می گوید من غافل بودم از اینکه در دستم انگشتر هست و باید آب را زیر آن برسانم، وجهی ندارد "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" از این منصرف باشد. دلیل لفظی که نداریم که یعتبر فی قاعدة الفراغ احراز التصدی لامتثال الامر.

شاهد بر این عرض ما این است که آن شرطی که ذکر می شود این است که باید احراز کنیم تصدی امتثال امر را. اگر شک هم بکنیم که این نمازی که خواندیم آیا نماز تمرینی بود یا نماز به قصد امتثال امر و در مقام امتثال امر بود، قاعده فراغ جاری نیست، چون انصراف دارد قاعده فراغ به احراز تصدی امتثال. خود ایشان هم وقتی می گوید شرط را احراز التصدی للامتثال ذکر می کند. در حالی که در این بحث ما قطعا این شرط معتبر نیست، چون در فرض احتمال غفلت قاعده فراغ قطعا جاری است وطبق بیان ایشان احتمال غفلت مساوق است با احتمال عدم تصدی امتثال نسبت به این شیء مغفول عنه.

ولذا عموم قاعده فراغ مشکلی ندارد.

مشکل موثقه بکیر بن اعین بود که "هو حین یتوضأ اذکر منه حین یشک"، گفته شده است که این تعلیل است و العلة تخصص، تعلیل کرد قاعده فراغ را به اینکه شما در هنگام وضوء بیشتر حواست جمع است تا درست وضوء بگیری، بیشتر حواست جمع است که چه می کنی تا الان که شک داری بعد از فراغ، و این شامل علم به غفلت حال العمل نمی شود.

در جواب از این موثقه بکیر وجوهی ذکر شد.

رسیدیم به فرمایش مرحوم حائری در درر، ایشان فرموده اولا: با یک روایت چندین خطاب عام را ما تقیید بزنیم با اینکه آنها در مقام بیان بودند این عرفی نیست. ثانیا: روایت صحیحه حسین بن ابی العلاء در خصوص فراموشی و علم به غفلت حال العمل قاعده فراغ جاری کرده است:

"سألت اباعبدالله علیه السلام عن الخاتم إذا اغتسلت؟ قال حوّله من مكانه و قال في الوضوء تديره فإن نسيت حتى تقوم في الصلاة فلا آمرك أن تعيد الصلاة".

در فرض نسیان فرمود اعاده لازم نیست قاعده فراغ را جاری کرد.

**اقول:** راجع به آن فرمایش اول مرحوم حائری خب ما نفهمدیم چه مشکلی هست؟ چند دلیل مطلق داریم برای قاعده فراغ، قبول، ولی چه مشکلی هست که یک دلیل دیگر بیاید و حمل کند این خطاب قاعده فراغ را بر مورد غالب آن که احتمال التفات حال العمل هست؟ مگر ما در فقه کم داریم که یک خطاب مقیِّد و مخصِّص می آید ودلیل عام و مطلق را تقیید و تخصیص می زند ولو چند دلیل باشند، این مشکلی ندارد. قبح تأخیر بیان از وقت حاجت قبح ذاتی که نیست، ائمه علیهم السلام مصلحت را در این دیدند که تأخیر بیان از وقت حاجت داشته باشند بخاطر مصالحی که در بیان تدریجی احکام بود.[[2]](#footnote-2)

**سؤال وجواب:** فرد غالب را می گذاریم تحت عام بماند فرد نادر را خارج می کنیم، این مشکلی ندارد.

بله! اگر مراد ایشان این است که عرف با دیدن آن خطاب های عام معنای دیگری برای این موثقه بکیر به ذهنش می آید، جمع عرفی فقط به این نمی کند که تقیید بزند خطاب مطلق "کل ما شککت فیه مما قد مضی" را و حمل کند آن را بر فرض احتمال التفات، بلکه می گوید راه دیگری هست برای جمع، واین راه عرفا متعین است، که ما بگوئیم امام علیه السلام با «هو حین یتوضأ اذکر» تقریب عرفی کرد به ذهن مخاطب قاعده فراغ را، نه اینکه بیان علت قاعده فراغ بکند، تقریب عرفی به ذهن مخاطب کرد، امام قانون کلی را بیان کردند "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" ولکن برای اینکه مخاطب در موثقه بکیر از آن قلق نفسی بیرون بیاید و آن اضطراب نفسی اش کم بشود یک تقریب عرفی کردند، وقتی بکیر گفت: «الرجل یشک بعد ما یتوضأ؟» امام با یک بیان عرفی فرمودند که انسان در حال عمل حواسش بیشتر جمع است، یک تقریب عرفی برای آرامش بخشیدن به مخاطب، در ضمن بالالتزام بیان حکم شرعی هم کردند که اعتناء به شکش نکند.

ولو این ادعا محتمل هست که امام با این بیان هو حین یتوضأ اذکر نخواستند تعلیل ذکر کنند برای قاعده فراغ، بلکه خواستند قاعده فراغ را با یک بیان عرفی تقریب کنند به ذهن مخاطب، وبه لحاظ مورد غالب تقریب ذکر کردند. تعبیری که نقل شده که مرحوم استاد در دوره اخیره کرده اند که این موثقه حمل می شود بر مورد غالب، شاید ناظر به همین باشد، که یعنی امام خواسته اند یک تقریب عرفی بکنند قاعده فراغ را که مأنوس بشود مخاطب با آن و نگرانی اش نسبت به بطلان عمل سابقش کم بشود.

ولذا عرف می گوید این ظهوری پیدا نمی کند در تعلیل قاعده فراغ تا قاعده فراغ را تخصیص بزند به موارد احتمال التفات.

این بیان که شاید مقصود مرحوم حائری هم این باشد این ثبوتا محتمل است، ولی خلاف ظاهر است، شما این دو خطاب را به عرف القاء کنید، یک بار بگوئید شک در اعمال گذشته اگر کردید به آن اعتناء نکنید، یک جای دیگر هم کسی به شما بگوید که انسان در وضوء گذشته اش شک می کند شما بگوئید انسان هنگام وضوء بیشتر حواسش جمع است تا این حالی که شک می کند، عرف چی می فهمد؟ تعلیل می فهمد، ظاهر در تعلیل است. ولا أقل سیره عقلاء بر عمل به آن ظهور خطاب مطلق با وجود این موثقه بکیر مشکوک است. حجیت این ظهور اطلاقی مدرکش سیره عقلائیه است و این برای ما روشن نیست با وجود این خطاب «هو حین یتوضأ اذکر».

دقت کنید ما مثل کتاب قاعده فراغ و تجاوز نمی گوئیم که «هو حین یتوضأ اذکر» نه علت و نه حکمت بلکه خودش قاعده است و خودش بیان این است که الاصل عدم الغفلة که در کتاب قاعده فراغ و تجاوز هم مطرح کرده اند[[3]](#footnote-3) که «هو حین یتوضأ اذکر» یعنی امام می فرماید که: بگوید که من در هنگام وضوء ملتفت بودم و غافل نبودم. بعد ایشان می گویند پس معلوم می شود محتوا و حقیقت قاعده فراغ اصالة عدم الغفلة است.

نه، ما این را نمی گوئیم، ما دیروز هم عرض کردیم که «هو حین یتوضأ اذکر» بیان یک امر تکوینی است نه تعبد به اصالة عدم الغفلة، امر تکوینی این است که انسان هنگام عمل بیشتر حواسش جمع است که عمل را درست انجام بدهد و بیشتر حواسش جمع است که چه می کند، تا این زمان که فاصله گرفته است از عمل و شک کرده است در آن، این یک امر واقعی است. این را امام بیان فرمود حکم مترتب بر آن ظاهر شد، حکم مترتب بر آن این بود که فلایعتنی بشکه، و این ظاهر است در تعلیل. مثل همان که سئلته عن اکل العشاء؟ قال اکل العشاء اقرب الی راحة الانسان من ترک العشاء، خب این بیان امر تکوینی است، حکمش چیست؟ حکمش واضح است نگفت، حکمش این است که فکل العشاء، موثقه بکیر هم این است، وظاهرش این است که این تعلیل است، چطور در این مثال اکل عشاء آن مطلقی که می گوید اکل العشاء حسنٌ تقیید می خورد با این خطاب که اکل العشاء اقرب الی راحة الانسان من ترکه، لذا آن آقایی که می گوید من وضع معده ام به نحوی است که اگر شام بخورم از شب تا صبح کابوس می بینم و ناراحتم، آن اطلاق اکل العشاء حسن دیگر شامل او نخواهد شد به نظر عرف، مانحن فیه هم همین است.

سؤال وجواب: ما در حدوث حجیت این عام شک داریم، چون ممکن است این خاص اول صادر شده باشد بعد عام صادر شده باشد، وانگهی استصحاب در شبهات حکمیه را که ما قبول نداریم تا بگوئید قبل از صدور این خطابِ خاص قطعا این عام حجت بود بعد استصحاب می کنیم بقاء حجیت عام را.

می ماند صحیحه حسین بن ابی العلاء

اول یک بحث سندی بکنیم: حسین بن ابی العلاء توثیق خاص ندارد، فقط نجاشی اسم او و برادرانش علی و عبدالحمید را می برد، بعد می گوید و کان الحسین اوجههم.

خب ممکن است کسی بگوید اوجههم به معنای اعدلهم و اوثقهم نیست، بلکه اوجههم اجتماعیا. یا بگوید افعل تفضیل که دلالت بر وجود مبدأ نمی کند، دو تا طفل خردسال هستند از شما سؤال می کنند ایهما اکبر، آیا معنایش این است که کلاهما کبیران ولکن ایهما اکبر؟ نه، اکبر نسبی است، دو پیرمرد عصا به دست دارند می آیند، شما می گوئید ایکما اصغر، کدام یک کوچکترید، آیا این یعنی کلاکما صغیران ولکن ایکما اصغر؟ نه. اینجا هم گفته می شود وکان الحسین اوجههم هیچ کدام وجیه نبودند ولی باز نسبی حساب کنیم حسین از آنها موجه تر بود. در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی گفته اند: ضعیف فی نفسه وابوه اوثق منه، حسن که ضعیف بود باز صد رحمت به پدرش و ابوه اوثق منه.

**اقول:** به نظر ما این خلاف ظاهر است، اگر قرینه ای باشد حرفی نداریم، ولی بدون قرینه اگر بگویند کان الحسین اوجههم آن هم در رجال، ظاهرش این است که حسین وجیه از حیث علم رجال بود، و اوجه بود یعنی همه شان وجیه بودند این اوجه بود، خلاف ظاهر است حمل بر افعل التفضیل نسبی، قرینه می خواهد.

یک شاهدی هم ممکن است ذکر بشود بر اینکه وکان حسین اوجههم یعنی اوثقهم، وآن قرینه این است که نجاشی راجع به عبدالحمید ابن ابی العلاء گفته ثقة، خب حالا هم حسین اوجه هست از عبدالحمید در حالی که عبدالحمید را گفته است ثقه است ظاهرش این است که یعنی حسین از او اوثق است.

ولی به قول آقای خوئی راجع به عبدالحمید برادر حسین نجاشی نگفته ثقة، بلکه او یک عبدالحمید بن ابی العلاء دیگری است غیر از برادر حسین.

حالا اگر شما در نفس تان شیئی بود که و کان الحسین اوجههم ظهور در توثیق ندارد، اما مبنای ما در مشایخ صفوان و ابن ابی عمیر را که لایرون و لایرسلون الا عن ثقة را اگر قبول کنید صفوان و این ابی عمیر راوی کتاب حسین بن ابی العلاء هستند، از این راه هم می شود حسین را توثیق کرد.

اما راجع به دلالت

استدلال به این روایت بر قاعده فراغ در موارد علم به غفلت واضح است، می گوید امام فرمود: در وضوء انگشتر را بچرخان، در غسل انگشتر را جابجا بکن، ولی اگر فراموش کردی وضوء گرفتی وارد نماز شدی نمازت را اعاده نکن، فلا آمرک ان تعید الصلاة، خب این یعنی اجراء قاعده فراغ با علم به غفلت حال العمل.

**ایرادهایی به این استدلال گرفته اند:
ایراد اول**

ایرادی است که مرحوم آقای داماد مطرح کرده است، فرموده: ما بررسی کنیم:

آیا این سائل قبل از وضوء علم داشت به اینکه آب زیر انگشتر نمی رسد مگر با چرخاندن آن؟ اگر علم داشت که دیگر جای شک نیست که قاعده فراغ جاری شود.

یا علم داشت که آب زیر انگشتر می رسد ولو بدون چرخاندن؟ باز هم یقین دارد که بدون چرخاندن آب زیر انگشتر رسید، باز نیاز به قاعده فراغ ندارد.

یا شک داشت قبل از وضوء، وقتی سؤال کرد به این مضمون که سئلته عن الخاتم فی الوضوء قال تدیره و قال فی الغسل حوله من مکانه شک داشت که آیا این انگشتر مانع از رسیدن آب زیر آن هست یا نیست؟ خب اینکه شک قبل العمل است، شک قبل الوضوء است، آقا قاعده فراغ در موارد شک قبل العمل که جاری نمی شود. شما اگر قبل از وضوء شک داشتید در اینکه این انگشتر مانع از رسیدن آب به زیر آن هست یا نیست و وضوء بگیرید خب اینکه شک بعد الفراغ نیست، بلکه شک قبل العمل است وقاعده فراغ ندارد.

پس در هیچکدام از این سه فرض قاعده فراغ موضوع پیدا نکرد، چون در هیچکدام شک حادث بعد العمل نیست، پس روایت ربطی به قاعده فراغ ندارد.

روایت مربوط می شود به یک مستحب در وضوء، و آن اینکه یستحب فی الوضوء ادارة الخاتم ولو اینکه بدون چرخاندن آن آب زیر انگشتر برسد، و یستحب فی الغسل تحویل الخاتم من مکانه جابجا و بالا پائین بکنید انگشتر را، مستحب است.

**اقول:** این فرمایش آقای داماد ایراد دارد، ایرادش این است که من اگر قبل از وضوء شک دارم که آب زیر انگشتر می رسد یا نمی رسد، ولی در حال وضوء غافل بودم، بعد از وضوء ملتفت شدم شک می کنم در صحت وضوء، خب این شک حادث بعد العمل است. شما قبل از وضوء دستتان خودکاری بود، شک داشتید که آیا آب به پوست می رسد و این رنگ خودکار جرم دارد یا ندارد، گفتید حالا قبل از وضوء پاک می کنم ولی یادتان رفت و وضوء گرفتید، بعد از وضوء نگاه کردید دیدید هنوز رنگ خودکار روی دست هست، خب این شک در صحت وضوء شک حادث بعد از وضوء است، ولو قبل الوضوء شک داشتید در مانعیت این رنگ، اما الان شک تان شک در صحت وضوء است، این شک حادث بعد از وضوء است. قبلا شک داشتید در مانع بودن این شیء ولی الان شک دارید در صحت عمل سابق، در اثناء عمل که شک نداشتید در صحت وضوء، الان شک دارید، خب صدق می کند شککت فیه مما قد مضی.

سؤال وجواب: من قبلا این مشکوک المانعیة را در دستم دیدم ولی بعد فراموش کردم وضوء گرفتم، اصلا شاید این رنگ خودکار خودبخود موقع وضوء برطرف شد ولو من غافل بودم، این یک فرض، یا اگر هم الان رنگ خودکار باقی است شاید هیچ مانعیتی نداشته باشد فی علم الله، خب این عرفا صدق می کند "کل ما مضی من صلاتک و طهورک فذکرته تذکرا فامض"، "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه"، چرا صدق نکند؟

ولذا این اشکال وارد نیست.

**ایراد دوم**

ایرادی است که آقای خوئی ذکر کرده اند، ایشان فرموده اند: آقا! اگر بنا بود بحث شک در وصول آب به زیر انگشتر بود و امر امام به چرخاندن انگشتر برای این بود که احراز کنیم وصول آب را به زیر انگشتر، چرا امام دو جور بیان کرد؟ قال فی الوضوء تدیره و قال فی الغسل حوله من مکانه، چرا این اختلاف تعبیر؟ این ظاهر در این است که خود ادارة الخاتم فی الوضوء و تحویل الخاتم من مکانه فی الغسل یکی از مستحبات نفسیه است ولو بدون آن هم آب زیر خاتم برسد.

مرحوم آقای داماد هم همین مطلب را دارد و اضافه هم کرده، گفته که ببینید اگر بنا بود قاعده فراغ را امام جاری کند چرا فرمود فان نسیت حتی تقوم فی الصلاة؟ قاعده فراغ که مشروط نیست به دخول در نماز. پس فان نسیت حتی تقوم فی الصلاة یعنی فان نسیت العمل بهذا المستحب فلا آمرک ان تعید الصلاة.

**اقول:** انصاف این است که این فرمایش هم ناتمام است، برای اینکه استحباب نفسی چرخاندن خاتم در وضوء و تحویل خاتم در غسل بدون اینکه مقدمه باشد برای احراز رسیدن آب به زیر انگشتر، خیلی بعید است عرفا، ظاهر سؤال حسین بن ابی العلاء که می گوید سئلته عن الخاتم فی الوضوء این است که می خواست یک راهی پیدا کند برای احراز وصول آب به زیر آن، و الا عقل بنی بشری نمی رسد به اینکه فکر بکند چرخاندن انگشتر در وضوء مستحب است تا از آن بخواهد سؤال بکند، اصلا همچنین چیزی نیست نه از سنی ها چیزی هست و نه از شیعه، تنها کسی که این احتمال را مطرح می کند آقای خوئی است وآقای داماد.

اما اینکه می فرمائید چرا دو جور تعبیر؟

خب شاید در دو مجلس بود، یک مجلس راجع وضوء صحبت شد و یک مجلس راجع به غسل، می تواند تعبیر «و قال» شاهد بر این باشد، اگر کلام واحد بود چرا گفت وقال فی الوضوء؟ ممکن هم هست در یک مجلس باشد در ضمن دو سؤال باشد، یک بار سؤال شد از وضوء امام فرمود تدیره و یک بار سؤال شد از غسل امام فرمود حوله این مکانه، تفنن در تعبیر است. این خلاف ظاهر است که شما یک چیزی را که به عقل بنی بشری نمی رسد که مستحب نفسی باشد ادارة الخاتم فی الوضوء و تحویل الخاتم فی الوضوء بگوئید سؤال سائل مربوط به این است. چون خلاف ارتکاز است مستحب بودن ادارة الخاتم فی الوضوء و تحویل الخاتم فی الغسل لذا سؤال سائل قطعا از او نبود، ونمی شود امام جواب از سؤال سائل ندهد، سؤال سائل از رسیدن آب به زیر خاتم بود، این قرینه می شود بگوئیم تفنن در تعبیر یک منشئی داشته، منشأش یا این است که دو مجلس بوده و یا دو سؤال بوده ولو در مجلس واحد.

واما اینکه آقای داماد فرمودند که قاعده فراغ که مشروط به دخول فی الصلاة نیست.

اتفاقا قاعده فراغ در وضوء مشروط به دخول در غیر است، إن صرت فی حال اخری من صلاة و غیرها، صلاة می تواند مثال باشد برای دخول فی حال اخری، مفهوم هم که ندارد روایت، ان نسیت ان تقوم فی الصلاة فلا آمرک ان تعید الصلاة، حالا ان نسیت حتی قمت فی الطواف آن هم فلا آمرک ان تعید الطواف.

ولذا انصاف این است که این بیان آقای خوئی وآقای داماد خلاف ظاهر عرفی است.

نمی خواهیم این اشکال آقای سیستانی را مطرح کنیم که گفته اند که اگر بنای مستحب بودن ادارة الخاتم یا تحویل الخاتم بود باید می گفت مستحب یجوز ترکه، نه اینکه بگوید ان نسیت حتی تقئوم فی الصلاة فلا آمرک ان تعود الصلاة، عمدا هم می شود مستحب را ترک کرد، آقای سیستانی اینجور اشکال کرده گفته اگر بحث مستحب است خب عمدا هم می شود ترکش کرد، چرا حضرت فرمود اگر فراموش کردی احتیاج به اعاده صلاة ندارد.

جوابش این است که اشکال ندارد، در مستحبات نمی خواهند مردم را تشویق کنند به ترک مستحب، می گوید نافله ظهر را بخوان قبل از ظهر، حالا اگر فراموش کردی شروع کردی نماز ظهر را دیگر لازم نیست برگردی نافله را بخوانی. این برای این است که اگر بطور مطلق بگویند می توانی مستحب را ترک کنی این یک مقدار شأن مستحب را پائین می آورد. لذا این اشکالی ندارد.

سؤال وجواب: مستحب بودن خلاف مرتکز است والا اشکال دیگری ندارد.

ایراد سوم

ایراد امام قده است، فرموده: شارع شاید در باب خاتم و کلّا شک در مانعیت موجود در وضوء و غسل فرموده به شک اعتناء نکن، حتی در حال عمد، در اثناء وضوء انگشتر در دستت است ولی یقین نداری که آب زیر آن نمی رود بلکه شک داری، امام قده فرموده اند از این روایت و روایت دیگر استفاده می شود که اعتناء به شک نکن، چرخاندن انگشتر لازم نیست انشاء الله که آب زیر انگشتر می رود، احراز لازم نیست. شاید روایت این را می خواهد بگوید. اصلا در شک حین العمل هم لازم نیست احراز کنی که آب زیر انگشتر رفته است، بهتر است که احراز کنی ولی اگر احراز نکردی لا آمرک ان تعید الصلاة. بخواهید.

خب دلیل امام قده چیست؟ امام قده می فرماید دلیل ما صحیحه علی بن جعفر است: "سئلته عن الخاتم الضیق لایدری هل یجری الماء تحته اذا توضأ ام لا کیف یصنع؟ قال علیه السلام: ان علم ان الماء لایدخله فلیخرجه اذا توضأ. این إن علم ان الماء لایدخله فیخرجه اذا توضأ یعنی چی؟ یعنی ان لم یعلم فلایجب ذلک. اگر می داند که آب زیر انگشتر تنگ که پوشیده است نمی رود آنوقت انگشتر را دربیاورد در هنگام وضوء، امام قده فرموده اند مفهومش این است که اگر شک دارد لازم نیست دربیاورد، بلکه با همین حال شک وضوء بگیرد انشاء الله درست است.

**اقول:** این فرمایش امام خلاف صدر این صحیحه علی بن جعفر است، صدر این صحیحه علی بن جعفر در فرض شک که لاتدری یجری الماء تحته ام لا؟ فرموده تحرکه حتی یدخل الماء تحته، صدر این صحیحه در النگوی زن که شک دارد آب زیرش می رود یا نه، امام علیه السلام فرمود حالا که شک دارد احتیاطا تلاش کند که آب زیرش برساند. این قرینه می شود که این ذیل مفهومی که امام قده انتزاع کرده اند ندارد، امام علیه السلام می فرماید اگر می داند که آب زیرش نمی رسد مگر با بیرون آوردن بیرون بیاورد، والا از راه های دیگری احراز کند که آب زیر این انگشتر می رسد، از راه اداره خاتم از راه تحویل خاتم، اگر تنها راه این است که بیرون بیاورد خب بیرون بیاورد. نه اینکه مفهوم داشته باشد. قرینه ما صدر این صحیحه علی بن جعفر است که در فرض شک هم فرمود احتیاط کند.

پس این ایراد سوم هم تمام نبود. بقیة الکلام انشاء الله فردا.

1. - و فیه، ان فی مثال احتمال الترک تساهلا یکون مجرد الاحتمال، لکن فی المقام یعلم بعدم الالتفات، فلایقاس به فضلا عن أن یکون اوضح منه. [↑](#footnote-ref-1)
2. - با اینکه مبنای استاد **هیچ وقت خاص الزامی نمی تواند عام ترخیصی را تخصیص بزند، لذا بین آنها جمع حکمی می شود نه جمع موضوعی، یعنی خاص الزامی را یا حمل بر استحباب می کنیم یا حمل بر کراهت. ولی اینجا چون خاص می خواهد فرد غیر غالب را خارج کند اشکالی ندارد.** [↑](#footnote-ref-2)
3. - کما نقل الاستاذ عن السید السیستانی ایضا بالغد. [↑](#footnote-ref-3)